

M.A. LIBRARY, A.M.U.



FE11761

هُوَ الْعِلُّ الْأَكْبَرُ

الحمد لله الذي خلقه وحده وحده وحده

وَبِشْرَاكِي

وَبِشْرَاكِي

واقع كثره محمد عليان متصل كان حكيم مزار محمد علي

طاهر ابن باهتة م علي بن خشتا ولد ميرزا محمد

وَمِنْ دَفْعِ الْغَفْلِ عَنِ الْبُحْثِ
وَمِنْ دَفْعِ الْغَفْلِ عَنِ الْبُحْثِ
وَمِنْ دَفْعِ الْغَفْلِ عَنِ الْبُحْثِ

بعضی گفته اند که این است
بعضی گفته اند که این است
بعضی گفته اند که این است

وَمِنْ دَفْعِ الْغَفْلِ عَنِ الْبُحْثِ
وَمِنْ دَفْعِ الْغَفْلِ عَنِ الْبُحْثِ
وَمِنْ دَفْعِ الْغَفْلِ عَنِ الْبُحْثِ

بعضی گفته اند که این است
بعضی گفته اند که این است
بعضی گفته اند که این است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

CHECKED 2002

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَمِنْ دَفْعِ الْغَفْلِ عَنِ الْبُحْثِ
وَمِنْ دَفْعِ الْغَفْلِ عَنِ الْبُحْثِ
وَمِنْ دَفْعِ الْغَفْلِ عَنِ الْبُحْثِ

بعضی گفته اند که این است
بعضی گفته اند که این است
بعضی گفته اند که این است

وَمِنْ دَفْعِ الْغَفْلِ عَنِ الْبُحْثِ
وَمِنْ دَفْعِ الْغَفْلِ عَنِ الْبُحْثِ
وَمِنْ دَفْعِ الْغَفْلِ عَنِ الْبُحْثِ

با طهارت و تقوی و تسکین ریح الهی الخیر الغایة القصوى من
 عن المدن الفاضلة ثم ساخف من ریح خلفاء خلفاء
 الصفاء والفاء الوفاء وناکل فی کل بابنا بهم
 واصیبوا اصابا بهم حتى وصلوا منه ریح ریحاً بهم هو
 اهتموا بهم هذین المتباشین الخائسین والشاردین
 الانیسین النصفه واختمها المتصفه بهذه الصفه
 فکسر انصب علیها المرفوعه ثقیه الخیرة وجر
 رفع قواعدهم الموهوبه کسور المتکسر فی فصوات
 الله علی اشرف الرسلین واعددهم فی اکرامهم
 احمدهم بشکر سلامهم علیه وعلیهم وعلى من اعزهم
 به والیه من ریح الخیرة وکریمهم البیرون
 من هو من اهل التقوی والمغفر

[illegible]

روان کلام ساقی از
 غلبه و کجاست ای چندان ساقی از
 بوی در میان نگر در دستور ساقی از
 ۲ غل سالی غریب بود در آن گل
 در ضمن

سخن نیکدشت و از عالم ملکات ملکی ملوک عالم خاصه ماده عدل و
 از اثر انصاف حاصل ایشانست لطافت حکایات که کورست نایاب
 قاله سرشته قطع و فصل و کثرت سخن از هر مقوله و مقاله مذکر
 و او در آن هر دو زبان پیوسته و وصله سبک در ربط همان
 سوسو آنان بجز یک شوق نمایان قطعاً از نیم نیست چون در آن
 اشعار معروض بیان معانی بدیع بود در شمار مجازات و بیابان
 استوده کردارشان گفتارشانسته بسیار گفته شده در باب تشبیه
 و او و دشمن باجستان تاج ده دیر سیما کشور تمام نصیب
 ایران شهر خاصه کیان و شیداد بیان از خاصگیان ملوک و
 سایر سروران ستوده و سپیدی و استخوانهای باسته
 رفت از محاسن آثار عدل احسان حسروان آل سانشان که
 از سنات زور کار پستان بوده و قصص حق پریری از دیگران
 ر بوده اند بیکان سخنهای میان آمد تا رفقه رفقه ساقی سخن
 بنو شیری جو بر پرستی حق پروری و باطل نکوئی خداوند داد و بخشش
 شیری بو اخیتر انوسر و آن بن فیا و سید بهج و درید احی و جوی
 آثار خیرلی پرستی آثار حمیده از سر گذشتان پیشانی طریق معدلت
 در گذشت چند آنکه از حکایات عدل احسان سر واداران گفتگو بر خاست

تندیسهای ایشان بود
 غلبه و کجاست ای چندان ساقی از
 بوی در میان نگر در دستور ساقی از
 ۲ غل سالی غریب بود در آن گل
 در ضمن

روان کلام ساقی از
 غلبه و کجاست ای چندان ساقی از
 بوی در میان نگر در دستور ساقی از
 ۲ غل سالی غریب بود در آن گل
 در ضمن

بل عالی منزلت ترا ^{در این} مجمع ^و تبرع عباد است ازین راه گفته اند که نهضت
بندای طاعت در ساعت برسم اقامت مراسم طاعت
سمیعاً و طاعه بر زبان رانده بقتضای امریست مطاع چند آنکه
توان آفت آرو است طاعت است بجا آورد و بنیت تو ضیق
سرانجام این امر خجسته آغاز فرخنده فرجام از مبدأ فیاض فیض است
درین شغل خطیر استعانت نموده بپرواخت این کار نازک برداشت
انگاه بر بیل نگرار از بهشت اتمام این لغزشگاه بهجا آقا
عزرائیل التجا نمود ما بواب استعاذت بوالادریگاه معیاد
بنامیدگان که پناه و کزیرگاه مابند کاست جل شایه شود و چارنقو له
مجاالت که محاول ترجمه لغات از خفل و زلل مفعول و زلت که
خاصیت نقل عامه لغات بیکدیگر امین باشد و چنان جز این تواند
که خصوصیتی چند از خواص سخن در مطاوی هر لغتی از لغات خاصه
کلام خاصان بآن منطوی می باشد که بحر طبايع دقیقه رس
اهل بلاغت بکلیف باذنی پایه مبلغ کمال آن نیار و رسیده
سینا لوامع سیمای سیمای دای نازک و دانه از مای بلبل و
قصه های رسا و اشارات خفیه و ملیحات دور آهنگ که
کاوشن اندیشه همه جار سن آشنا و شان در غور آن خوض تواند نمود

[illegible][illegible]

استخبار و تسلط نمایند تا اعلام شهر یا یکجا بشی امیشت آن که از راه
دانش و تحقیق ^{در این کتاب} و توفیق و توفیق از منکر و بی اذله دل و دلائل
مخبرقت و باطن خبر حقائق معارف و اعدال بشود و بر کثرت و کیفیت
دانش آن بنیاد و احاطه اطلاع آن خود و بر موانع نیک بدو
مواقف خیر و کثیر که بقدر محال با مرئی نهی یا یکی که با احتمال دور
بر شهری از شهر و شمال اشته باشند مامور گردند در باسبقت بنا و در تجارت
از اسباب آن اگر چه بکسر از ایجاد مر اجبت نمایند و از هر راه که رو
ده در آمده از معاودت پرسش باز نمایند تا بحجتی مقبول که بدان
سبب بفنای آن امر متوقی مجوز اند ایات نمایند اکنون با جندی
مواهمه از مواهم است و توقیسات او را که بنابر سید سهراب
اکبر و دیم و چون تا الوقت که ما را این اندیشه فراز آمد هیچیک
از آنها از لغت پهلوی بعبارت عربی مترجم نشده بود و چنانکه
ما ممکن بود آنها را نیز دیکترین لفظی و بناسنته ترین آنها بحسب
استعمال بر غنی و اقرب آنها بفهم سامع مترجم نمودیم و باریکه
توفیق و پند اول حصول التوقعات الوقیة الکلیه و توفیق
مرفوع جمیع عوام انام از درگاه شری در خواه اظهار داشت
نکر از حضرت مردم کنایه کار با وجود در کتاب معاصی بی درستی

[illegible]

[illegible][illegible]

و اما سال کنو و عدل عام و احسان تام شهریاران فراهم آرند دنیا
در دست نیندازد و در کوتهی هم پرستاران و چون عنایت
حضرت عقی بنی هاشم سازد او که از از نصیحت دیگران
امور خیر مستثنی ساخته هر آنکه از زمان است امر با شاعت موجب
عدل و احسان و بر مردمان نیکان اطاعت و بردن فرمان
مرفوع هتا و در نظم اعمال عام فارسی بدرگاه نوشته
که عامل استوار در سال است و نهم جلوس باره هشت هزار درهم
و ششصد ری زیاده بر مال اجنبی همه سال از محال تحصیل کرده و
هنگی را بخشنده عامه فرود آورده و پیش مع تمامی اموال مکرره
از خزانه خاص از محال فرود نه نقل نموده بی حیف میل خداوند
اینها از فقیر و غنی و ضعیف قوی رد نمایند چه تو فقیر خزان با موال
رعایا بر موجب نایب بفرماند و بن بام منازعت نجاگت و
کندن اساس چار دیواری آنها انتی این معینه بعد از احادیث
ذکور است و عارف مفارفت حقیقی و مجازی شیخ مصلح الدین سعد
شیرازی این در کتب ناخبره را که واسطه العقد صد و خرمنی
شاید بدینگونه عقد نموده است که فرموده و
نعمت شاهی که نایب ربود پای دیوار کنند و بام اند

طاعت و توفیق در تصور نیک است از هر جاری باز دارند اگر
 عاقل و خجسته آن نداشت و رطوبت قلیل باقی ماند بهر آنکه وجود
 بسیار خفا و که بر عزم مدعیان از بد خلش ضلالت خاست
 باز دارند و بد عظمی تازه و الا از و اندر مرسوم او بر رسم ماضی محضی
 ستر جانیست مرفوع از جمله اهل دلت که در پناه این درگاه
 نمی کشید انشعب گیتی سبب معاش پشانی بسیار
 زیاده و ضیق طرق روزگاری ساحت راحت را بر همگان
 است تک گرفته توفیق یکی است پشانی از کفایت از دست
 را و کار رعایت و حمایت نمایند و یکسبباری عانت و غایت
 است که آن جانی خلطه طاهر و باطنی جوع و غریب است را
 نشان مرفوع دارند مرفوع هر چون سالار سپاه خاص سوار
 در بار زار و سوخت قلیل کار بسیار نمایند چه بضرورت و چه
 است که در این حال به صورت از خفت باطنی و نشان
 چنین همچو این مومن توان بود توفیق چون عموم عدل شود
 سان با الخاصیت دوست و دشمن را یکسان بینداید باید که
 طر اندیش عامه و اولیاء دولت خاصه هر چون سبب خطو
 ل خطر غدر و کینه بداند ایشان از قید خیال پشانی برید

وینہ از نہایت غارت
 یاران کا ہوا قدیم کی بھین
 دوا دوا دوا دوا دوا دوا

مرفوع در معرض بیان حقائق بر زبان حقائق بیان و غیره
 بتوانی توانائی خوشن بر لوک مباحات نماید همانا نفس
 بر روز و زرع عرض و ملک و بهینه خطر ساخته باشد تو ضیع
 این سه امر شگاف یعنی نفس مال و قوت به عرض ملک و لایه هر
 متوالی خزان عامه جمیع مسایل جبرض و الایمیرساند که
 هر طرا اضر اجات و عطیات متوالی است که بر او تامل در جرایم
 اشرف دارد و استفاد اکثر خراج مالک مضمون نمود چند آنکه
 بدانچه کشیده که کج خانها و دیرینه که از ملک ماضی از منته خالی
 خالی کرد تو ضیع خزان سلطین و دیرینه پیش ازین در هیچ حال
 از بخشش خالی نگردد چنانچه تا سیرتستی بمنزله نبوغ اموال باد
 عالیشانست و سایر رعایا و برابرا در مرتبه بخواران ایشان میرود
 تقویت شهریار از گنهر خیر و اصل حقیقت هر کار حسبت و
 نتیجه کاوش عشق امور است که ما و ایشان تا بکشیم تصرف و تقابل
 حق هر سو که منقلب گردد بگردیم استی و توضیح این توضیح است
 وصول اشغور رسی باد شاه داد که باصول امور موجب تمیز حقیقت
 کما هو حق از ماییت باطل کما هی و ثمره این تحقیق است که
 خود بروفق علم خود بر کسی و درستی علمنا مید و رعیت را بر غایت

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

[illegible]

نمیدارند و همچنین نزل را در بنای ثبات عقیدت جای ندارد
 اندیشه را از ذهن تفرقه برمی آرند هر فوج از سبب کذاشتن
 هنگام آشتن و لاد کورسوال سپنایند انتمی یعنی عدم بردشت
 پیر بنایزدگان با وجود استعداد و استحقاق تمییدت خداداد
 چنانچه شایان مرتبه ایشانست جای تعجب و تحسیر اندیشاست
 خاصه فرو گذشت در مع انحالطت معاشرت عامه و با مکان که
 نهی ازین امرناشایان از کما بیشتر از کما بیرون وقت حال و آن درست
 عهد استقبال از باب ولت اقبالست و موقعیتها تحریه زمانه
 نموده احوال روزگار را نشانند انتمی و توضیح این ایهامست
 بلکه از کما در غیر اینجالت تحریه اوضاع و احوال زمان زمانیان
 رو نمید و آزارش نهادن استکار ایسای و زکار که معرفت آن
 عیسم اهل دل خاصه اولاد دلوک ابضا است
 با تیرش اصناف مردم بلکه اختلاف طبایع و گمان از فقیر و غنی
 و ضعیف قوی دست نمید هر فوج که موجب فلان محسوس را
 پیچقف و وین مت و قدرت و سستی رای و پستی فطرت مری
 داشته اند و بدین سبب ورا کجی دل و منکوبه لکه اشعه و موقع
 بزرگ قبل از کوه نمون ما از ماسکایت بسوی خدای تعالی

زبانی حاجات معلوم سپاه و رعیت بل نمودن راه عرض نیاز
 خصوص اولیای بی اوست بسوی درگاه اعدای ملک و ملت
 رفوع مزبانی لایت همدان کجاں عدم زکات از علت
 قصد استیصار استفسار سینا بدو
 داند کار و مردمان عمل از بنسب الزامات تحب و ادوات
 گراند که بگاه یکبارگی یکی را در نیامم جا داده با اهتمام تمام بدارند
 شاه که تقاضای صلحت وقت صواب میزد کار در دارند و بدین
 خواهند اصلاح کار و نگویند
 اعمال بمقتضای صلاح حال مساحت اغترال ستراحت
 جمع عارض خواهش
 داده در نموداشت همکین و و کذا اشت نمایند و در صورت
 و رت استمال شطرنج و ستمای استمال شطرنج کرام احترام
 دی خود را در این سی را بسج خورشید
 فرمایند و هر دو صورت جای التزام شکرگزاری و خرسندیت
 نام عدم خوشنودی و کایتمندی نهی و نظر صاحب حقیقت نکور
 قصه دستور صاحب تدبیر صاحب خاموش
 بی و زیارت یقوب خان آخرین و الیایان شکر میزینداری
 چهره زمین نشان از بونوکلیدی بادشاه فلک جا
 شید نشان مالک قبه که چون کشا در جلالت البین محمد کبر
 نا و صاحب داند انتقال یافت و شکر حمد از ان مین

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible][illegible]

و کارکنان خود میدانند توفیق خدا و بوعده عید غیر فوج و پاسند
است و چگونه معذرت قائل در باب مقتول بحالت عقل خود باشد
قتل مقبول از باب عقل تواند بود انتی و حاصل این توفیق و قیاس
در مطایق منطوق بعضی از احادیث طریق اهل بیت علیهم السلام
چنانچه از امام ائمه انام ابیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که
در باب علما میکه بموجب فرموده صاحب خود شخصی بقتل آرد
بجود فرمودند که **وَهَلْ عَمِلَ الرَّجُلُ لَكَ سِفَةً يَقْتُلُ بِهَا**
وَيَسْتَوْفِيكَ الْجَنَّةَ یعنی آیا بت غلام مرد الا مانند شمشیر
او سید او را قضا صحت می دهد علام را محبوبی سازند و در
روایتی بجای **لَقَدْ لَكَ** **بِطَلَلَا** که در دست از حضرت
ابا نام ناطق بحق جعفر صادق علیه السلام میفرمودست که سید را بجای
و قضا می نمایند و لیکن معمول فقها بنا بر ظاهر حکم کتاب **يَقْتُلُ بِهَا**
النَّفْسَ **بِالنَّفْسِ** خلاف است چه ظاهرست که مرد از این نفس قاتل
و می باشد و چون چنین اخبار متفرقه در روایات حضرت ابی جعفر است
علیه السلام که عباد ما هر روز **يَقْتُلُ** **رَبِّكَ** **بِالنَّفْسِ** **بِالنَّفْسِ**
نکاه دارند و از روی تاویل بود و جنبه سابق را برین معنی
حکم کرده اند که در دوازمین امر است که عادت او

[illegible]

بوصول نرسیده به شیعه چنانکه بدو وصل سازند هر فروغ فلان کشید
که اگر غایت دل او بری در کار زارهای محو خویش از قلب صفوت
شستن و بشارت بخند بطور وی آورد و لوازم محبت بکار میبرد و در نوا عباد
مستود در مغرب که هر بار یک مغان بماند و رفته بقیل آمد و فریغ
خفت میبلاغ پنجاه هزار در هر دم بر رسم اقامت نام میباشانم
اورسانند و مرسوم میاورا بریشان مقرر دارند اگر از اولاد و خاندان
مانده باشد و الا بخویشیان و پیوستگان او وصل سازند
هر فروغ موجب امر بهی و نفی فلان منبری را شغل آنها و اخبار
و قرب در بار حلیت و جمع بحث است که جماع مارا بحر
سعادت آمیز در قیاس استماع انداختن خیمت های مارا بر مردم فایده
ناختن استی و تقریر این توفیق است که سر تا سر اخبار آن شریف
بر گفتار که سبب فواید و روع سگالی از فروغ جهات فروغ خالی افتاد
و از غایت سبب سری او بی اصل سر شری و داده بر سر
آرایی نمود چنانکه از توانا استماع خوانات بجای صل و ترنات بار
در حق دور و نزدیک و بد و نیک کار بد آنکه کشیده بود که خدا نخواست
نیت خیر بنیاد مارا در باره بلا و عباد از صلاح بفساد بازدارد
هر فروغ بجهت استحقاق فرموده اند که فلان تنوین

باب الحکم فی حلال و حرام
 فی بیان حکم خلیفہ بود روزگار
 که امشی در میان این کار و عیب
 از آنجا که کسب و کسب

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

عدم یافتن انکار و نزول آن از مراتب منزلت و تقدار او در
بنا بر اظهار تجلید و اقدار استنایع بیناید مرفوع فرمان نافذ
نمودی در باره فیلمان سالار ^{استاد} باران ^{مردی} در باران ^{مردی} و اصدار یافته
بود و او جهان شافل حال و کمال اتقال از قیام ^{مردی} بقا ^{مردی} بیناید
و ازین راه را می شنودن و اید آن بر سخت دشواری آید تو قبیح
اگر آن سبک بر کنیزت حواشی و کرانی اسباب غواشی
و مونات تکامل و توانی نمینماید و حرکت بهکی غلائق بر عظیم
تقیل آید ^{مردی} مایع ^{مردی} از واکف نامی نمایم و بار سنگین از
و شش او برداشته بر تنها از وقایع میفرمایم
مرفوع اعمال قومیش در توفیش خوارزم جدید
اجتهاد و تکثیر بر اعمار و وزارت آن بلاد بذل
ساعی جنبه مبلغ ^{مردی} رسانید که محصول ارتقای
را از شهر ارمول سائر فصول مضاعف
گردانید ^{مردی} تو قبیح ^{مردی} دم نقد مبلغ پانصد
هزار در نیم ^{مردی} بصیغه ^{مردی} این خدمت ستوده بان
کار از موده و اصل سازند و برسم ^{مردی} تضعیف
بر ^{مردی} مقدر او ^{مردی} بیند ^{مردی} این ^{مردی} ^{مردی}

و از این جهت که در این نظام کلیه اموال و اعیان و اشیاء و منافع و حقوق و تکالیف و عبادت و غیره را در تحت یک نظام واحد و یک مدیریت قرار داده اند و این نظام را نظام کلیه امور می نامند و این نظام را نظام کلیه امور می نامند و این نظام را نظام کلیه امور می نامند

و فرار از آن که از چهار سو بدان ناحیه پیوسته داخل اعمال سابقه او نمایند
 تا مکمل و احسن مذکور را در معنوی معنوی مذکور به معنی که دانسته به بقوت
 حسن عمل در رعایای بی عمل قوی عملی بنا بر محال قانع الیال باشد
 مرفوع بجهت که این جنایات جانی یا حیانت مالی امر و الا با تصد
 فلان والی و استیضار اموال او بر وجه مستوفی در گشت
 و گشتکاری و استقصا صید و ریافت و توفیق موجب عقل و شرع
 بر سلاطین و وی الا قدر حکم و حجب اضاعت منکر و اشاعت معرو
 و اجیت که بهی بمت بر مقتضای صلاح عام و نظام تمام
 مصروف داشته اموالی خاصه خود و عامه مردم را از وساد
 عالم بسوی صلاح آن صرف نمایند انتهی یعنی در صورتیکه بقای
 اموال در دست اصحاب نفوس شریره موجب آرام نفس
 و خلل بیار نظام آفاق گردد و برابر اب نفوس خیر از باب وجوب
 دفع ضرر که مستیقن یا مطنون ضرورت که آن با و یک شری را از
 تصرف در آنچه از مساوی است باز دارند و شر را بایستاد و او را
 در مصارف صلاح عامه خاصه حفظ حوزه االیان پس تا موثر
 نفوس و اید آن صرف نموده بکن ایشانشکه تمام صلاح نظام حکم
 باز آرد مرفوع از چه راه حکم جزم بعد اوت فلان که بهی از باب

و از این جهت که در این نظام کلیه اموال و اعیان و اشیاء و منافع و حقوق و تکالیف و عبادت و غیره را در تحت یک نظام واحد و یک مدیریت قرار داده اند و این نظام را نظام کلیه امور می نامند و این نظام را نظام کلیه امور می نامند و این نظام را نظام کلیه امور می نامند
 و از این جهت که در این نظام کلیه اموال و اعیان و اشیاء و منافع و حقوق و تکالیف و عبادت و غیره را در تحت یک نظام واحد و یک مدیریت قرار داده اند و این نظام را نظام کلیه امور می نامند و این نظام را نظام کلیه امور می نامند و این نظام را نظام کلیه امور می نامند
 و از این جهت که در این نظام کلیه اموال و اعیان و اشیاء و منافع و حقوق و تکالیف و عبادت و غیره را در تحت یک نظام واحد و یک مدیریت قرار داده اند و این نظام را نظام کلیه امور می نامند و این نظام را نظام کلیه امور می نامند و این نظام را نظام کلیه امور می نامند
 و از این جهت که در این نظام کلیه اموال و اعیان و اشیاء و منافع و حقوق و تکالیف و عبادت و غیره را در تحت یک نظام واحد و یک مدیریت قرار داده اند و این نظام را نظام کلیه امور می نامند و این نظام را نظام کلیه امور می نامند و این نظام را نظام کلیه امور می نامند

و از این جهت که در این نظام کلیه اموال و اعیان و اشیاء و منافع و حقوق و تکالیف و عبادت و غیره را در تحت یک نظام واحد و یک مدیریت قرار داده اند و این نظام را نظام کلیه امور می نامند و این نظام را نظام کلیه امور می نامند و این نظام را نظام کلیه امور می نامند

[illegible]

[illegible]

باشد هر آنکه بخواهد شاه را از در ماده عطا یا بملکی زیاده برساند
 رعایا و در اینجا بکسب موقعیست این انکار است که مبادا در وقت
 داد و دهش بقتضای نفس اینان اجراء داده آسان باشد
 در حق بکسان سبب گمان عدم شک از اری ایشان بر خاطر ماکرانی
 کند هر فوج بجهت نفع و مصلحت و ارباب آن که نفس خود را
 غنا نماید یا عنایت شهر یا ربا و ارباب غنی را بر روی روزگار کشاید
 در طلب میزان غنی و با سنجیده اند و موقعیست که در مایه با و ساس
 میدهد پیش از آنکه با شاه شویم نهی و تقریر این موقعیست که
 آن سنجیده مرد آزاد هم روزگار قباد پدر ما با وجود چندین
 شاهزاده گان از روی کمال کاراکی در مایه شقاق تبه با و شاه
 نمیدانیم و ما نیز انقدر صائب رأی صاحب نظر را که بدینا که از این
 قدر و مقدار بلال از تران از رز نیست در مرتبه اعتبار اغنیاء مقبضیدیم
 هر فوج مشاء الحاق اسم فلان از جمله عیان نادران شهر و دیار
 در بعد از مدتی شهر را به حیات موقعیست که در پیوسته از باقی
 عمر که پیوندا و مدت دولت جاوید میبایان خسران آسان
 از بجای آخر شناسان اغنیاء و تینا به هر فوج مژده ذکر خیر که شکران
 از آبار و الا نشان خسرو و غیر ایشان بطریق تکرار و استمرار است

[illegible]

و هر چه بود که در کمال موسم حج در یکی موافقت با از بلند محاسن سپید
 و بر جمیده آنحضرت را بر شمار دو در حق آنحضرت دعا و ترجم کند و بگوید
كَانَ عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ كَذَا أَوْ كَذَا أَوْ قَالَ كَيْت وَ كَيْت وَ
لَعَنَ الْخَصَالِ هَذِهِ وَ تِلْكَ وَ هَذَا مِنْ جُلَّةِ نَجْهِ وَ ثَمَاتِ اِيَم
 از دبا در قعر در جاست گسستن و بطن سست ندین است چنانچه در اخبار خبر
 صادق صلی الله تعالی علیه و آله وسلم وارد است که شهادت چهل نفر
 بنیکوی در حق تبارک از آن حجاب از نسل ایشان میکرد هر قوس
 حکم حرم با شراف بر قوط و وقوع فلان بر اقط و مواقع هلاک
 و با و استوار غایت کار او بدخول از جاست توفیق بیجا است
 حال حال آنکه با جماعت است بقی و فصل بر محال آنکه علت حکم قطعی است
 که آن بد غایت است علت بنات رای ذرو نه و کثرت نظوار باطن
 بر جاست طوشت که درین حالتیکه باعث خذلان دنیا و آخرت است
 اقرار است که علت است بر دو دار است یعنی بر یا و جماعت مبتلا
 و کوفت است و در ذمت این نگویید صفت که افضح و آشنع
 بر تبارک و روزگار است این است که خاص خاصه این صفت
 از حق است اگر چه بر با و ریا و ناکه است بر امور
 و اضر اشیا اند در صورت مشترک و بسکن در حقیقت

و هر چه بود که در کمال موسم حج در یکی موافقت با از بلند محاسن سپید
 و بر جمیده آنحضرت را بر شمار دو در حق آنحضرت دعا و ترجم کند و بگوید
كَانَ عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ كَذَا أَوْ كَذَا أَوْ قَالَ كَيْت وَ كَيْت وَ
لَعَنَ الْخَصَالِ هَذِهِ وَ تِلْكَ وَ هَذَا مِنْ جُلَّةِ نَجْهِ وَ ثَمَاتِ اِيَم
 از دبا در قعر در جاست گسستن و بطن سست ندین است چنانچه در اخبار خبر
 صادق صلی الله تعالی علیه و آله وسلم وارد است که شهادت چهل نفر
 بنیکوی در حق تبارک از آن حجاب از نسل ایشان میکرد هر قوس
 حکم حرم با شراف بر قوط و وقوع فلان بر اقط و مواقع هلاک
 و با و استوار غایت کار او بدخول از جاست توفیق بیجا است
 حال حال آنکه با جماعت است بقی و فصل بر محال آنکه علت حکم قطعی است
 که آن بد غایت است علت بنات رای ذرو نه و کثرت نظوار باطن
 بر جاست طوشت که درین حالتیکه باعث خذلان دنیا و آخرت است
 اقرار است که علت است بر دو دار است یعنی بر یا و جماعت مبتلا
 و کوفت است و در ذمت این نگویید صفت که افضح و آشنع
 بر تبارک و روزگار است این است که خاص خاصه این صفت
 از حق است اگر چه بر با و ریا و ناکه است بر امور
 و اضر اشیا اند در صورت مشترک و بسکن در حقیقت

و هر چه بود که در کمال موسم حج در یکی موافقت با از بلند محاسن سپید
 و بر جمیده آنحضرت را بر شمار دو در حق آنحضرت دعا و ترجم کند و بگوید
كَانَ عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ كَذَا أَوْ كَذَا أَوْ قَالَ كَيْت وَ كَيْت وَ
لَعَنَ الْخَصَالِ هَذِهِ وَ تِلْكَ وَ هَذَا مِنْ جُلَّةِ نَجْهِ وَ ثَمَاتِ اِيَم
 از دبا در قعر در جاست گسستن و بطن سست ندین است چنانچه در اخبار خبر
 صادق صلی الله تعالی علیه و آله وسلم وارد است که شهادت چهل نفر
 بنیکوی در حق تبارک از آن حجاب از نسل ایشان میکرد هر قوس
 حکم حرم با شراف بر قوط و وقوع فلان بر اقط و مواقع هلاک
 و با و استوار غایت کار او بدخول از جاست توفیق بیجا است
 حال حال آنکه با جماعت است بقی و فصل بر محال آنکه علت حکم قطعی است
 که آن بد غایت است علت بنات رای ذرو نه و کثرت نظوار باطن
 بر جاست طوشت که درین حالتیکه باعث خذلان دنیا و آخرت است
 اقرار است که علت است بر دو دار است یعنی بر یا و جماعت مبتلا
 و کوفت است و در ذمت این نگویید صفت که افضح و آشنع
 بر تبارک و روزگار است این است که خاص خاصه این صفت
 از حق است اگر چه بر با و ریا و ناکه است بر امور
 و اضر اشیا اند در صورت مشترک و بسکن در حقیقت

حاصل شد و سزاوارت فرمودیم هر فروع سبب تقدیم فلان یا کیست
 او بر بزرگوار جلال الشرف و سزاوارت سبب تقدیم فلان یا کیست
 اشرف تقدیم ایشان است انتهای تخریر وقت بر این فروع برین وجه که
 بقربان درگاه در باب اقدام شهریار تقدیم فلان ناشانسته با وجود
 عدم باعث حصول مانع از فرومانگی کوهر و کپاکی نهاد و فقدان
 اصالت و قلت حالت بر مثل بزرگوار حکیم عظیم المجلد عیدم لیل الگال
 جلالت و فضل که جای غایت توقفت و توقف است نهایت تحمیر و تحمیر
 دارند و باین معانی نظر بلا خطه مقتضای شیشه کریمه سردی که بر
 دایره اگر اهل بیت کرم است سبب تعجب همگان در بنا
 زیاده کرد و در توضیح سبب اینکه تقدیم است سودمندترین دوا است
 اینجی تمیز بین این توفیق همانا بدین سیاق توان نمود که این باب
 درباره تادیب ارباب رجوعت و عجاب انفع سائر ارباب است تعجب
 در وجه دانش پرده درینا ده بغایت عجیب و غریب است
 همچنین که سنده ترین و رای دار خود پسندیت که بفرض محال جای
 تعجب خردندان باشد هر آنکه است عجاب از خود پسندی و عجاب اهل
 حکمت و ارباب آداب از خود پسندی منی صد چندان خواهد بود هر فروع
 موجب من و ابعا و فلان محض شتم از قرب درگاه بعد از غل خدمت است

و سزاوارت فرمودیم هر فروع سبب تقدیم فلان یا کیست
 او بر بزرگوار جلال الشرف و سزاوارت سبب تقدیم فلان یا کیست
 اشرف تقدیم ایشان است انتهای تخریر وقت بر این فروع برین وجه که
 بقربان درگاه در باب اقدام شهریار تقدیم فلان ناشانسته با وجود
 عدم باعث حصول مانع از فرومانگی کوهر و کپاکی نهاد و فقدان
 اصالت و قلت حالت بر مثل بزرگوار حکیم عظیم المجلد عیدم لیل الگال
 جلالت و فضل که جای غایت توقفت و توقف است نهایت تحمیر و تحمیر
 دارند و باین معانی نظر بلا خطه مقتضای شیشه کریمه سردی که بر
 دایره اگر اهل بیت کرم است سبب تعجب همگان در بنا
 زیاده کرد و در توضیح سبب اینکه تقدیم است سودمندترین دوا است
 اینجی تمیز بین این توفیق همانا بدین سیاق توان نمود که این باب
 درباره تادیب ارباب رجوعت و عجاب انفع سائر ارباب است تعجب
 در وجه دانش پرده درینا ده بغایت عجیب و غریب است
 همچنین که سنده ترین و رای دار خود پسندیت که بفرض محال جای
 تعجب خردندان باشد هر آنکه است عجاب از خود پسندی و عجاب اهل
 حکمت و ارباب آداب از خود پسندی منی صد چندان خواهد بود هر فروع
 موجب من و ابعا و فلان محض شتم از قرب درگاه بعد از غل خدمت است

احسان و سزاوارت فرمودیم هر فروع سبب تقدیم فلان یا کیست
 او بر بزرگوار جلال الشرف و سزاوارت سبب تقدیم فلان یا کیست
 اشرف تقدیم ایشان است انتهای تخریر وقت بر این فروع برین وجه که
 بقربان درگاه در باب اقدام شهریار تقدیم فلان ناشانسته با وجود
 عدم باعث حصول مانع از فرومانگی کوهر و کپاکی نهاد و فقدان
 اصالت و قلت حالت بر مثل بزرگوار حکیم عظیم المجلد عیدم لیل الگال
 جلالت و فضل که جای غایت توقفت و توقف است نهایت تحمیر و تحمیر
 دارند و باین معانی نظر بلا خطه مقتضای شیشه کریمه سردی که بر
 دایره اگر اهل بیت کرم است سبب تعجب همگان در بنا
 زیاده کرد و در توضیح سبب اینکه تقدیم است سودمندترین دوا است
 اینجی تمیز بین این توفیق همانا بدین سیاق توان نمود که این باب
 درباره تادیب ارباب رجوعت و عجاب انفع سائر ارباب است تعجب
 در وجه دانش پرده درینا ده بغایت عجیب و غریب است
 همچنین که سنده ترین و رای دار خود پسندیت که بفرض محال جای
 تعجب خردندان باشد هر آنکه است عجاب از خود پسندی و عجاب اهل
 حکمت و ارباب آداب از خود پسندی منی صد چندان خواهد بود هر فروع
 موجب من و ابعا و فلان محض شتم از قرب درگاه بعد از غل خدمت است

۱۲۷۱
 ۱۲۷۲
 ۱۲۷۳
 ۱۲۷۴
 ۱۲۷۵
 ۱۲۷۶
 ۱۲۷۷
 ۱۲۷۸
 ۱۲۷۹
 ۱۲۸۰
 ۱۲۸۱
 ۱۲۸۲
 ۱۲۸۳
 ۱۲۸۴
 ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰
 ۱۳۰۱
 ۱۳۰۲
 ۱۳۰۳
 ۱۳۰۴
 ۱۳۰۵
 ۱۳۰۶
 ۱۳۰۷
 ۱۳۰۸
 ۱۳۰۹
 ۱۳۱۰
 ۱۳۱۱
 ۱۳۱۲
 ۱۳۱۳
 ۱۳۱۴
 ۱۳۱۵
 ۱۳۱۶
 ۱۳۱۷
 ۱۳۱۸
 ۱۳۱۹
 ۱۳۲۰
 ۱۳۲۱
 ۱۳۲۲
 ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴
 ۱۳۲۵
 ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸
 ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰
 ۱۳۳۱
 ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰
 ۱۴۰۱
 ۱۴۰۲
 ۱۴۰۳
 ۱۴۰۴
 ۱۴۰۵
 ۱۴۰۶
 ۱۴۰۷
 ۱۴۰۸
 ۱۴۰۹
 ۱۴۱۰
 ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴
 ۱۴۱۵
 ۱۴۱۶
 ۱۴۱۷
 ۱۴۱۸
 ۱۴۱۹
 ۱۴۲۰
 ۱۴۲۱
 ۱۴۲۲
 ۱۴۲۳
 ۱۴۲۴
 ۱۴۲۵
 ۱۴۲۶
 ۱۴۲۷
 ۱۴۲۸
 ۱۴۲۹
 ۱۴۳۰
 ۱۴۳۱
 ۱۴۳۲
 ۱۴۳۳
 ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶
 ۱۴۳۷
 ۱۴۳۸
 ۱۴۳۹
 ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸
 ۱۴۴۹
 ۱۴۵۰
 ۱۴۵۱
 ۱۴۵۲
 ۱۴۵۳
 ۱۴۵۴
 ۱۴۵۵
 ۱۴۵۶
 ۱۴۵۷
 ۱۴۵۸
 ۱۴۵۹
 ۱۴۶۰
 ۱۴۶۱
 ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳
 ۱۴۶۴
 ۱۴۶۵
 ۱۴۶۶
 ۱۴۶۷
 ۱۴۶۸
 ۱۴۶۹
 ۱۴۷۰
 ۱۴۷۱
 ۱۴۷۲
 ۱۴۷۳
 ۱۴۷۴
 ۱۴۷۵
 ۱۴۷۶
 ۱۴۷۷
 ۱۴۷۸
 ۱۴۷۹
 ۱۴۸۰
 ۱۴۸۱
 ۱۴۸۲
 ۱۴۸۳
 ۱۴۸۴
 ۱۴۸۵
 ۱۴۸۶
 ۱۴۸۷
 ۱۴۸۸
 ۱۴۸۹
 ۱۴۹۰
 ۱۴۹۱
 ۱۴۹۲
 ۱۴۹۳
 ۱۴۹۴
 ۱۴۹۵
 ۱۴۹۶
 ۱۴۹۷
 ۱۴۹۸
 ۱۴۹۹
 ۱۵۰۰
 ۱۵۰۱
 ۱۵۰۲
 ۱۵۰۳
 ۱۵۰۴
 ۱۵۰۵
 ۱۵۰۶
 ۱۵۰۷
 ۱۵۰۸
 ۱۵۰۹
 ۱۵۱۰
 ۱۵۱۱
 ۱۵۱۲
 ۱۵۱۳
 ۱۵۱۴
 ۱۵۱۵
 ۱۵۱۶
 ۱۵۱۷
 ۱۵۱۸
 ۱۵۱۹
 ۱۵۲۰
 ۱۵۲۱
 ۱۵۲۲
 ۱۵۲۳
 ۱۵۲۴
 ۱۵۲۵
 ۱۵۲۶
 ۱۵۲۷
 ۱۵۲۸
 ۱۵۲۹
 ۱۵۳۰
 ۱۵۳۱
 ۱۵۳۲
 ۱۵۳۳
 ۱۵۳۴
 ۱۵۳۵
 ۱۵۳۶
 ۱۵۳۷
 ۱۵۳۸
 ۱۵۳۹
 ۱۵۴۰
 ۱۵۴۱
 ۱۵۴۲
 ۱۵۴۳
 ۱۵۴۴
 ۱۵۴۵
 ۱۵۴۶
 ۱۵۴۷
 ۱۵۴۸
 ۱۵۴۹
 ۱۵۵۰
 ۱۵۵۱
 ۱۵۵۲
 ۱۵۵۳
 ۱۵۵۴
 ۱۵۵۵
 ۱۵۵۶
 ۱۵۵۷
 ۱۵۵۸
 ۱۵۵۹
 ۱۵۶۰
 ۱۵۶۱
 ۱۵۶۲
 ۱۵۶۳
 ۱۵۶۴
 ۱۵۶۵
 ۱۵۶۶
 ۱۵۶۷
 ۱۵۶۸
 ۱۵۶۹
 ۱۵۷۰
 ۱۵۷۱
 ۱۵۷۲
 ۱۵۷۳
 ۱۵۷۴
 ۱۵۷۵
 ۱۵۷۶
 ۱۵۷۷
 ۱۵۷۸
 ۱۵۷۹
 ۱۵۸۰
 ۱۵۸۱
 ۱۵۸۲
 ۱۵۸۳
 ۱۵۸۴
 ۱۵۸۵

خدم و سبب است چشم او وجود ابتداء استناد آن بر جان کمال و نور
چهار با آنکه حکم آن ^{۱۲} و اعتماد چیت ^{۱۱} و اعتماد چیت ^{۱۲} و اعتماد چیت ^{۱۱} و اعتماد چیت ^{۱۲}
استی و تقریر این معنی برین وجه است که چون بازار کی باشد شکله او سبب
بر روی نمودن بعضی از ذمه اخلاق میگونه از بعضی حقد و کینه بر تبه
شعور پیوست هر آنکه تقوی یعنی خدمات نزد یک خست و آن بد نیگونه
تیره درونی خیره روان بعد از ظهور آن از راه کار بغایت دور است
مرفوع درینو لا گروهی از رعایا بدرگاه والا الله ابواب شکایت
از فلان دهقان کشوده اند که فرموده فلان خضر نهی که بر اراضی
ایشان میگذرد و نموده با آنکه تیمسار حق مریخ مستوفی نموده اند از
او عامی صوال کثرت مضرت بار ارضی مذکور دهقان راضی نیستند
تو قتیع سلاطین عدالت دین احسان آئین از مواد فوائد عام و
سنافع کلی از ظلم سبب مضرت خاص و آفت جزئی دست باز دارند
چنانچه مقتضای حکمت کامله حضرت است و باید که کیستی عمل از آن
سنافع و مصالح عالم و عالم همان منفعت های بینهایتی است که از آن
بودیت نهاده اگر چه این افعال ضرری تابع وجود فالص الجود آن
افتاده مرفوع بجهت دلیل فرموده اند که هرگاه بادشاه داد و در
دشمن گستر از پاسداران و نگاهبانان خود جدا اند هر آنکه تقوی و نور

[illegible]

Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the letter or a separate note, written in a cursive style.

[illegible]

[illegible]

اند که سلطان منحوس از روح حق جل و علا تحقیق مایوس است تو شیخ
 تحقیقات کیش بهمانا با اختیار خویش آنکه سنگدلی و تواضع نیست
 بساز عباد و برزاق و رقت اینا را نموده و اینگونه ناشعادت مندی
 بیشایه شک شبیه از امید بخشاش عام آنحضرت بی بهره باشد
 هر فروع از چاره فرموده اند که بسبیل توبایان امور عائد و او من جمیع
 تصدیان دیوان مظالم است که بکلیان یکان در مجالس احکام خود
 از یکسان جدا نشینند و در نوایحی می بینیم جو شین راه هجوم مردم
 حتما ظالمان مظلوم نماندند تو شیخ حقیقت این امر حقیقه
 است که از دو حام و ارشاد این مقام موجب قطع طریق و تحقیق
 اصول امور و قطع نفی غور افعال و کینه اعمال باعث عل و
 شش قلوب و اقواست هر فروع بجه دلیل در معرض بیان
 ائق بزبان حقایق بیان آورده اند که بسبیل خردمند است که هیچ
 در غایت عود و راه اقران و شباهه خود نگذارد تو شیخ
 است که به موجب حوب مکافات بتبل سخت خود در این امر نبیند
 مخرج در بیابان و احوال می بیند که شایان است که
 م تفریق صلات بر مردم بر غافلان تفریق کلام نمایند انتی
 سین این اینها که شش کاه ابواب عطا بای این کاه
 دارند و در اینست و دلیل
 و الداعی انوار
 ۱۲

تربیت یافته اند از بداندیشی بخوبی با آن دولت غفلت ننموده و فرمود
از موجب این فرموده که بر ملوک نگاهداری و پاسبانی اسرار نفس
خود را اصحاب بشرد و حرص و جست سوال نموده میشود و نهی تقریر
بیان اینم فرض بدینوجب که حقیقت پیروان درگاه درخواه کشف غطا
خفا از هر اینفرموده شهریار دارند که بر عاقله ملوک خاصه بادشاهان حاکم
لا ازست نفوذ اسرار میکنند و خویشین را مانند نفوس نفس خود را نیز خداوندان
طیایح جنس یعنی ارباب حرص و طمع اصحاب و مشرعه با حقیقات عام کاه
توقیع سر اینم نیست که جوهر اسرار عظیمه ملوک که است آن بحث حفظ ابد
و تقصیر و اعراض و ناموس یکی اهل اقامت از رازهای نهانی سائر
طیایح آن دانی بخارفت و دینه و نیای فانی فروخته کرد و در فرود و بیکار
فرموده اند که و حجت میانه عاجز و کافی در مرتبه موجبات تساوی نکاف
بعل نایند نهی تقریر این اجمال آنکه سبیل و الیان و لایات نیست
که مقتضای کلاذنی و محامله فهمی عمل نموده خست بر اشت
هر یک از کارکنان و عاملان بنظر درست درنگرند و میان
بسی شکفلان شغال از کافی و عاجس و کار کار و بیکار مقدا
نفاوت اقدار ترجیح و تقضیل نهاده و قطعا تشویه بکار برین

که بر تقدیر مقتضای قدر مقدور و قضا بمقتضای او را امری ناگزیر
رو نماید و نظایر عملی که کافی متکفل تشغل خطیر را که تاخیر نماید
نیاید با چار بجای آن کار که از ارشاد است بچند بنا پسندی یا زمند کرد
از سبب سلوک نامیخارا که از نقص زلل خیالی نباشد انواع و من
بخان بجای عمل راه یابد هر فروغ از که امین حرکت ناشات است
علمان سالار خد شکاران و معتد آن برینه استنطاق ناد و تنخوا
شخصیات و تشریف از کار دولت دیگری از اولیای عهد دولت خسرو
فرموده است **توفیق از نیکه در باب انعقاد امر بعیت و لیعهد دولت**
است **مصدق کمال مراتب استعجال است** **انتهی یعنی نیست عهد**
از فرط سخت وی همواره در باره مناسبت اجل سپان لیعهد دولت
و است **مصدق بعیت و ساعی و داعی بود** **استمال این را**
در نظر عاقبت بنیاس بر سبیل موجب استعجال بنیاس میداد و این معنی که چه
بصورت بر نیک نامی بود دولت با وضع خود ای این دولت خانه پر دولت
دارد که در این کمالی خالی است **مفروض سبب صد و این فرموده**
چه بود که ظهور مراتب صفا عقیدت او و کار دولت در مرتبه باید که
با آنها را آن نیازمند کرد **توفیق نمره این نمره ثابت الاصل ثابت**
الفرع است **که هر گاه در مقام اثبات آن برخلاف عادت معهود از**

که بر تقدیر مقتضای قدر مقدر و روقضا مقتضی و امری ناگزیر
رو نماید و نظایر هر عملی که کافی متکفل تشغل خطیر که تاخیر نتابد
نیاید بناچار بجای آن کار که از ارشاد است بچند بنا پسندی نیازمند گردد
از بسبب سلوک ناهنجار او که از نقص زلل خیالی نباشد انواع و من
ظان بجای عمل آید هر فرج از که امین حرکت ناشاست
فلان سال از خدمتکاران و معتمدان برینه استیضا طناد و تنخواهی
شخصی و غیره پیش وزیر کار دولت دیگری از اولیای عمده دولت خسرو
فرموده است **تفویض** از بنیک در باب انعقاد امر بعیت و لیعهد دولت
است که از محقق کمال مراتب تعجیل است انتهای یعنی نیست عهد
از فرط سخت وی همواره در بازه متانت جل سپای لیعهد دولت
بود که **تفویض** از بنیک در باب انعقاد امر بعیت و لیعهد دولت
در نظر عاقلانین با سبیل موجب تعجیلین میداد و این معنی که چه
بصورت بر بنیک نه نشی دولت با و خیر این دولت خانه پر دولت
دارد که در این محال نیست هر فرج سبب صد و این فرموده
چو بود که ظهور مراتب صفا عقیدت اولیاد دولت در مرتبه باید که
با نهار آن نیازمند که دو توفیق مقرر این **تفویض** ثابت الاصل ثابت
الفرج است که هرگاه در مقام اثبات آن برخلاف عادت معهود از

استفسار دلیل این معنی بینانند که خسرو فرموده که قوام ملک دولت
 بحضرت و کثرت جنود است تو قتیق بدین دلیل که با وجود
 اموال و خیر بدین دانش محتاج اند چه کسی در دست او باشد و موید
 اند اینست و تقریر این توفیق است که بادشاه با وجود حصول اعداد
 و اشیاء بچوچاز استحصال بدین دانش بر وجه کمال تشفیست
 چنانچه در امر جلیل القدر موسس و مهندس است و کمال است و کمال است
 دولت اند از عروضی فاسد و موجب عاده آن از بنیاد نزل و
 اینچوچای بصلاح فایده استقامت هر فروع بنا بر مقتضای
 اطاعت و مطاع شهر بار در باب اصدار فرمان تقصیر تنبیه تذکر
 هر بود وزیر که ابواب شور آردان بکمال طلب هر مفتوح اردو سوال می رود که
 نام وزیر ۱۱
 انفاذ باید که در وزیر ابرو و جبهه سود حال او بهینو عهد استقبال
 دانستن کار بستن این معنیست که وزیر را نیز اباسهای مالوک اند که
 از خصوصیات است و بهینو عهد استقبال قیاس میتوان دانستی
 و تمیز این ابهام است که پیر است که ظاهر وزیر بنود و استیلا
 باطن بادشاه است بر یور آداب ملک و خصلت ملک که از دل لاس سعاد
 فلک است چنانچه حسن و قبح کردار و کفایت را در وزیر ۱۱

دولت از عروضی فاسد و موجب عاده آن از بنیاد نزل و
 اینچوچای بصلاح فایده استقامت هر فروع بنا بر مقتضای
 اطاعت و مطاع شهر بار در باب اصدار فرمان تقصیر تنبیه تذکر
 هر بود وزیر که ابواب شور آردان بکمال طلب هر مفتوح اردو سوال می رود که
 نام وزیر ۱۱
 انفاذ باید که در وزیر ابرو و جبهه سود حال او بهینو عهد استقبال
 دانستن کار بستن این معنیست که وزیر را نیز اباسهای مالوک اند که
 از خصوصیات است و بهینو عهد استقبال قیاس میتوان دانستی
 و تمیز این ابهام است که پیر است که ظاهر وزیر بنود و استیلا
 باطن بادشاه است بر یور آداب ملک و خصلت ملک که از دل لاس سعاد
 فلک است چنانچه حسن و قبح کردار و کفایت را در وزیر ۱۱

و استقامت و اعتداف شکوه روشن او باز در کمال و در برهان
حسن ملک و سوره شایسته ملک است بر موجب این ^{که در بعضی نسخه ها}
لغت اند که بر زیر دکان ^{بهمین} که چند آنکه توانا باری برای ^{مطابق دارد}
ناموس دین دولت و حفظ صورت و نعمت ملک است حرارت
طاهر باطن روشن نماید تا بدین سبب دنیا و عقبی ^{معاشرت}
هر فوج و هر چه بوده اند که نوازند نمیکند زاری بسیار داری ملک
بسیب رفع انواع آفت رفع تمام مکر و ه از اجابت ^{درین}
از ایشان بر دست یکی از عایا و بر ایام و جانی ^{از دیگران}
مطلوب عطا و مرغوب نشان توفیق مطمح نظر حقیقت ^{جای انداخت}
درین قضیه است که از نتایج عطا وجود و نجات وجود ملک آنچه
در ظاهر و باطن عالمیان میرسد باعتبار ^{در بعضی نسخه ها}
محدود است و آنچه از آثار فضائل احسان آشکارا همان
پادشاهان در ضمن ^{ناجیه} داشت مکاره و مصائب ننگ داشت
اسبب حوادث و نوائب از ایشان با نماند ^{در بعضی نسخه ها}
ذاتی و ملک و وقتی حدی و هجاستی ^{سختیها} در نفس ^{از عایا} مراد هر قوی
بوجوب صدور که این حیانت بر تو نظر غایت از فلان ^{مطابق} زیر
باز گرفته نزار و اسقاط آریایه و الای و زاری بالائزادش

بشرق و غرب است رای است رویت بسبب تقویم زیاد
 در اوردن خود بدین حال ضعف و بی کفایتی پیشه است کارها
 است که در این راه از سلوک ناپسند را و مواد و تو فیرو کسب از تقاضا
 بقمار و ضیاع محصولات آن بلاد و بقاع انقطاع پذیرفته هر قوت
 هر که در باب تقطیر و تقدیم فلان با وجود عدم باعث تزیین
 نیز از قدم سب و گرم گوشت توقفت دارند و هیچ چون شریف و
 شریف و سالی نازل منتهی که سب قدیم که شایسته تزیین است
 سلطان و کاشانه و در این شریف و دیرینه بی نیاز اند انتی
 و تمیز این قصد است که مراد از افراد این نوع عالی خواص و
 مزایای نفسانیت که در حقیقت بنای فضل نوع انسانیت چه لطافت
 و کمال است که در حقیقت که هر مرتبت نه جوهر میر و
 گرامی داشتن مگر خود و در خردمندان پرورش یافته گان پایه
 سرفراز بر مقتضای نفسانی و خصایل ملکی انسانیت نبود
 فلان بن فلان و بر مرکز این محیط دایره مثل سایرین عصا میگویند
 و عطا میباشند یعنی نه نشین و نفس عصا می خود که عبارت است از نفس
 بحالات ملکی و انسانی عزیز و گرامی سازد و همیشه تو و خود و نه
 سوره یعنی آب است که شسته مناز و این عصا نام

در این راه از سلوک ناپسند را و مواد و تو فیرو کسب از تقاضا
 بقمار و ضیاع محصولات آن بلاد و بقاع انقطاع پذیرفته هر قوت
 هر که در باب تقطیر و تقدیم فلان با وجود عدم باعث تزیین
 نیز از قدم سب و گرم گوشت توقفت دارند و هیچ چون شریف و
 شریف و سالی نازل منتهی که سب قدیم که شایسته تزیین است
 سلطان و کاشانه و در این شریف و دیرینه بی نیاز اند انتی
 و تمیز این قصد است که مراد از افراد این نوع عالی خواص و
 مزایای نفسانیت که در حقیقت بنای فضل نوع انسانیت چه لطافت
 و کمال است که در حقیقت که هر مرتبت نه جوهر میر و
 گرامی داشتن مگر خود و در خردمندان پرورش یافته گان پایه
 سرفراز بر مقتضای نفسانی و خصایل ملکی انسانیت نبود
 فلان بن فلان و بر مرکز این محیط دایره مثل سایرین عصا میگویند
 و عطا میباشند یعنی نه نشین و نفس عصا می خود که عبارت است از نفس
 بحالات ملکی و انسانی عزیز و گرامی سازد و همیشه تو و خود و نه
 سوره یعنی آب است که شسته مناز و این عصا نام

در این راه از سلوک ناپسند را و مواد و تو فیرو کسب از تقاضا
 بقمار و ضیاع محصولات آن بلاد و بقاع انقطاع پذیرفته هر قوت
 هر که در باب تقطیر و تقدیم فلان با وجود عدم باعث تزیین
 نیز از قدم سب و گرم گوشت توقفت دارند و هیچ چون شریف و
 شریف و سالی نازل منتهی که سب قدیم که شایسته تزیین است
 سلطان و کاشانه و در این شریف و دیرینه بی نیاز اند انتی
 و تمیز این قصد است که مراد از افراد این نوع عالی خواص و
 مزایای نفسانیت که در حقیقت بنای فضل نوع انسانیت چه لطافت
 و کمال است که در حقیقت که هر مرتبت نه جوهر میر و
 گرامی داشتن مگر خود و در خردمندان پرورش یافته گان پایه
 سرفراز بر مقتضای نفسانی و خصایل ملکی انسانیت نبود
 فلان بن فلان و بر مرکز این محیط دایره مثل سایرین عصا میگویند
 و عطا میباشند یعنی نه نشین و نفس عصا می خود که عبارت است از نفس
 بحالات ملکی و انسانی عزیز و گرامی سازد و همیشه تو و خود و نه
 سوره یعنی آب است که شسته مناز و این عصا نام

مرفوع باشد ^{یا} غافل با وجود عدم ابتلائی اقت کردی
خود را همانا از روی حبس یکدیگر بنا بر خواهی داشت
داده تو شیخ آنست که این را درین ماده شقاوت
زیاده اعنی که ثقل سامعه بر خویش تنبید
مدت و نادب و شنیع او با وجود کمال نباهت
ادب و ادب او را که کرده است
در عین اظهار بلاهت به توجیه سخاوت ناپسند فوج
فلان شاه طغیان ماده عصیان زانند
بکثرت قشاع ^{بکثرت} طاعت قناعت نیستند
بلکه نفس خارج آهنگ اراده بغی و خروج
از برده بپیران نیستند تو شیخ فرمان
با قد با ^{بکثرت} آن نافرمان بر که سر حقیقه
طغیان شور و شریست اصدا ریافت تا باعث
سر بر اهی سائبه و ان وادی تباهی کرد و مرفوع
چون فلان نائب نهادیون کاتب دیوان سرکار
بر سبیل نکر از روی طلب راه بار در درگاه شهریار
یافته ازین درگاه دیون گرفته خاطر و پراکنده درون
کسی ماند تو شیخ همانا دیون و انامید اند که مردان

تجارتش را بجا آید و گفته شد پس راجع نماید هر فوج به موقع
عموم بهماحت کف بجواد ملک اگر خواهی فرما یا بر آن برستونی راحت سائر
دعا یا و بر امانت میسر نباشد و اولی را میراف میداند و تو قبیح نما
معلوم این است که هر آنکه استخی را از خود محروم گذارد
ز او مالک آنست پس آنرا برای و بهره از ثبات و بقا دارد
هر فوج و والی ولایت از مینه در خواست موجب کثرت ستارش
ملک در باره ملک پستان و باعث ترجیح شد آن عهد ماضی
سلاطین غرض باقی میماند تو قبیح والی بداند که هر آنکه غی ماضی و
تموده در بر گذاشت طرف بزرگان گذشته فرو گذشت نماید لا محاله
در نگذاشت حرمت و حفاظ باقی و ادا حقوق لغت ایشان بر و تو
نماند و او را نیز جایی چند شد رعایت خات از سائر اقارب احاطه
بعد از خود نباشد هر فوج همگی اهل شهر و دیار ساخت شهر یار را در دیار
گروه هم بود که بدست منی دین دولت منسوبند و بذلت و بکثرت عالم
بالا مشکوبت نمانند بدیه می سازند و در خواه قطع مواد ادا و اهل التماس
طرد و ابعاد ایشان از بلاد ایران شهر میدارند تو قبیح نظامه دیرگات
که در بین درگاه در عهده نهند و بنابر تقصد دولت خیر و ان بوده در
طایفه رعایت نمایند و بهمان تخستان اشغال این آراء

انواع ششگانه و غیره از او ارکمال اعتبار و اعتماد باشد
 هر نوع که از زندگان و غیره بدیم از خدمت بزم خود استغفار میکنیم
 خدمت برین نموده با وجود آنکه شکر بار در ادای حقوق و مات همه خدمت بر عا
 ملوک خاصه آبا عظام تقدیم داده تو قبیح چون هرک بنای عظام
 بر عباد و مات ساق نهاد با وجود تقصیر خدمت در زمان حال حق
 او را بدیکه ستاران که در هیچ حالی جای خود را در پرستار عالی
 نمی گذارند با خود میگویم هر نوع که در هیچ حال
 وقای ملوک به خود خوشتن نمیدانند بر دشمن تو قبیح چند
 ضد وفات موجب هم و توفیق و لیای دولت موالات میشود و جد
 و جد اعدا در محاربه بسبب نومیدی از مصاحبه و چندان میگردد
 و یک تن کوشیده با اسید و آتش شربت از جمعی کشید با وجود
 یاس انبی بنایین مقدمات و فای بادشایان باعث تصحیح
 اعتماد و تلخ آهوان بر و لا و و داد خواهد بود و علت اطمینان قلوب
 همبختان بنیاد اساس مصاحبه و معاظه موجب قلات
 که کشش دشمنان خواهد شد و این دو صورت از ضرورت
 سغلبه ظن بر روزی شدن فیروز و زی اندر هم چیده

عقل در آن که از اهل ارباب و کفایت است بجهت تولیت همی کار با می
سر کار باز داشته اند **توقیع** آن است قطب و سمت فکرت از میان خستید
از میان آن نیک نفوس نفیس است که کتاب نموده و طبع در خیر مودع که
داخل درید اصل نه است و بهیچ وجه توجیه بدان از روی عقل و شرع بر و نیست
خارج داشته هر مودع بجهت از ارباب است که حالت عقل و قدرت رو بقدر افلاک
در نزدیکی آن سلسله و بهر بار بعد از اتمال مرتبه اعتبار قهر احسیت لویم
طاعت تکالیف آن تا به توانائی خویش بر بر میسایات حسنه و بدیه و
از میان آن که خواست پیرو هر مودع است امر عالی با سقاط فلان
توقیع بدین سبب با وجود عدم نجابت ذات اصالت ترا و فقدان
استحقاق اعتبار و ترقی پایه عالمی از درجات متفاخر و معالی که مرتبه از او
بظهور نیاید بل آنکه تصور نکرد در نظر داشت هر مودع سالار یا سبانا
از مودعین مرد و نیا و بجهت اعتبار استفسار مینماید **توقیع** تولیت
عمل و حیایان و نه و انیایه فقه و دالات و برسا و ماده اصالت او میکند
این مودعین توقیع و به وجه نیست که اصابت مرتبه نیابت که موجب نیابت
احوالی که بشود نوشته منور هم عیضانی است چه این حالت که خبر بر بدی کو هر

از آن که از اهل ارباب و کفایت است بجهت تولیت همی کار با می
سر کار باز داشته اند **توقیع** آن است قطب و سمت فکرت از میان خستید
از میان آن نیک نفوس نفیس است که کتاب نموده و طبع در خیر مودع که
داخل درید اصل نه است و بهیچ وجه توجیه بدان از روی عقل و شرع بر و نیست
خارج داشته هر مودع بجهت از ارباب است که حالت عقل و قدرت رو بقدر افلاک
در نزدیکی آن سلسله و بهر بار بعد از اتمال مرتبه اعتبار قهر احسیت لویم
طاعت تکالیف آن تا به توانائی خویش بر بر میسایات حسنه و بدیه و
از میان آن که خواست پیرو هر مودع است امر عالی با سقاط فلان
توقیع بدین سبب با وجود عدم نجابت ذات اصالت ترا و فقدان
استحقاق اعتبار و ترقی پایه عالمی از درجات متفاخر و معالی که مرتبه از او
بظهور نیاید بل آنکه تصور نکرد در نظر داشت هر مودع سالار یا سبانا
از مودعین مرد و نیا و بجهت اعتبار استفسار مینماید **توقیع** تولیت
عمل و حیایان و نه و انیایه فقه و دالات و برسا و ماده اصالت او میکند
این مودعین توقیع و به وجه نیست که اصابت مرتبه نیابت که موجب نیابت
احوالی که بشود نوشته منور هم عیضانی است چه این حالت که خبر بر بدی کو هر

او که از اهل ارباب و کفایت است بجهت تولیت همی کار با می
سر کار باز داشته اند **توقیع** آن است قطب و سمت فکرت از میان خستید
از میان آن نیک نفوس نفیس است که کتاب نموده و طبع در خیر مودع که
داخل درید اصل نه است و بهیچ وجه توجیه بدان از روی عقل و شرع بر و نیست
خارج داشته هر مودع بجهت از ارباب است که حالت عقل و قدرت رو بقدر افلاک
در نزدیکی آن سلسله و بهر بار بعد از اتمال مرتبه اعتبار قهر احسیت لویم
طاعت تکالیف آن تا به توانائی خویش بر بر میسایات حسنه و بدیه و
از میان آن که خواست پیرو هر مودع است امر عالی با سقاط فلان
توقیع بدین سبب با وجود عدم نجابت ذات اصالت ترا و فقدان
استحقاق اعتبار و ترقی پایه عالمی از درجات متفاخر و معالی که مرتبه از او
بظهور نیاید بل آنکه تصور نکرد در نظر داشت هر مودع سالار یا سبانا
از مودعین مرد و نیا و بجهت اعتبار استفسار مینماید **توقیع** تولیت
عمل و حیایان و نه و انیایه فقه و دالات و برسا و ماده اصالت او میکند
این مودعین توقیع و به وجه نیست که اصابت مرتبه نیابت که موجب نیابت
احوالی که بشود نوشته منور هم عیضانی است چه این حالت که خبر بر بدی کو هر

مرتبه خلافت نيست متوليان اعمال بواني بغايت بيجا و بسيو جديده
توقييع بود كه انكه اطلاع با علم يقين پيوسته كه بهر اين انعام افضل
ست اسرار و زكار عمود البقاء كه كوزه علم و عمل او كه بعاليان ميرسد برابر
نمي نمايد هر فروع عامه را عايد بر ايا ميگويند كه بادشاه خرسند نموده از همي
جهانيان جز نشدت در كار خود و پر بصيرت بودني فرمانبري او بانكه دانش
در نهايت فراغ خاطر و رحمت بدرشت عريت در غلظت لقب شهنشاهان
و تن و آن اساس نظير اين افتنان و از رانش است اي تهيه و تقرر يابن
مرفوع است كه خردمان از همي فرمانبران خبر بدست بخدايت و عدم
در خدمت سارا امور سلطنت با نهايت دشمنكي بصيرت ديوانه و ام
سلطاني قناعت نميكند حال انكه گرفتاري عايد استار و اشار
در عين بقب كشي و پنج برداري و تحمل و بارباري خطاري مثل فاج حال
و فراغ بال ملوك نيت چه قياس حال فراغ بشغل قياس مع الفارق
ست نزد عادل و لاسيان مبنيا مصرعه بغير تفصيل و الكرامات ثانيا
توقييع عامه در گيت سپاراند و همي مشترك در يك كار و پادشاهان يك
ولي بنما و هر يك با عامه منفرد اند بهت خود و هم با مقتت یافته سيادت همي
همو همكنا^{۱۲} شم هر يكی از نشان منقضي ميكرد و هم با بمور ایشان دانست^{۱۳}
باقی نگذارد و الامور ایشان با وجود و فور آنها بر نا بقية زند اسیر کرد و این مختصر

جو امر خواجه سرکار شهریار سید هد تو متبع ثقات ما را بر نفسی کردار
 نسبت نباید داد و بر برای اعتراض نباید کرد انتی توجیه این توفیق است
 که ما دام که از تکفلان اشغال جلیله سرکار خیانتی سرزند که در
 اثبات آن از فرط ظهور تبیین نمیه و بین نیازمند نباشد محض ظن و
 تخمین است عرض شکست عرض اهل اعتماد و تامل کردند و دقیقه از دقائق عمر
 بهر آسای دلش آسای ما بوجه کجی بهر دادند از توفیق موجب
 امر شهریار بر سوا نمودن فلان در انجمنهای شهر دیار نور عین
 ابروی او بسزایش مردوزن در هر کوی بزرگ است توفیق
 آن کم خرد از زیاد کسی که لازمه بدو کبر است با وجود قلت سرباز
 احتشام از زنی خدم و حشم براده بلباس اکابر ملک و اعیان دولت
 درآمده و معین او ذاک ازینها گذشته است که تی برده ارج افلاک یعنی
 دعوی برابری و همگی را در توفیق بجه موجب ابواب عیانت و
 رعایت مستلب و جنانی و حسان و شین مغلی و زبانی بر روی
 استحقاق که استعداد فلان است و ادایه توفیق آن کو نهیده
 اطوار مجازین و محامد جمیده ما را که پسندیده دوست و دشمن است نظر
 قبول ندیده و لولوزم عظام اجلال این و تلخه اقبال چنانچه
 حق مقام است بجایان آورده توفیق بچسب فلان

شریکیشی و هر کمال هر قوتی چون کثرت مصارف و مخارج هر شریک
 باب اول آن و قلاع و متاعل متعلقه بدان خاصه حصون و ثغور و زور دست
 آن استیفاء اموال خزان نموده چند انکه بقیه آن ذخائر بنیمه طلب
 بعضی از عساکر اصلا و فائیکه چه جایی هم ازین و رایش پایور و بید
 مؤبدان بدان قرار یافته که این قبیل را که بعلت کثرت قتل از کم بغایت کمتر
 ست بصیغه صلح بدیشان اصل سازند و هر یکی را بوجه توفیق و حقوق
 در سال نو نوید دهند این صلحت بنا بر حصول احشاش و ذکر بمیشل
 نسبت بصلح دولت شهر بار و نظر بحال مال جنود نیکو
 موقع شربت از اخذ از اوقاق ناقص توفیق راجح است آراسی مؤبد
 مؤبدان در نیاب بغایت نیکو و قرین صواب است چه مقدار صلح
 هر چند بسیار کم باشد باعث کثرت تمهید اساس شکر و سپاس
 و علت قتل فکوه و کله می شود و مقرر می عا که هرگاه و ارفی
 و او افزا باشد موجب شکایت و عدم رضایل مستح
 اگر ایت و بغضار میسر د و اکنون بر موجب صوابید
 و ببقیه چند آن را بر یکی آن فریق تقسیم و تفریق نمایند
 و بهکنانرا با استیفاء هر یکی از طلب خود در زودترین وقتی از
 اوقات و نزدیک بو قاترین وعده از وعده و در هر وقت خود

[illegible]

و چون سازند انتی باعث و فور مصارف هر است
و در آن سرزمین که صعبترین ثغور و مخوفترین پناه

مشهور کشور ایرانت کثرت احتیاج است به بسیاری
پاسبانان چنان حال اخل هجوم طوائف نامعدود
بهرت و اصناف بی حساب تقلبات و غیبر اینهاست از
مردم و روس و نو قاضی و تانمار و چرخس و مردم سقین و
چهار و دلبه و مانپار و اهل دشت قفقاز و بلاد چاچی و ترخان
و منگاکار و قوم قبطان و کرده لژیان که کوهساران ایشان
به عثمان لژی معروفست این طائفه و غنیب اینها چون طوائف
پانچ از حد حصو و عد بیرون اند اند اسار مخازن ذخائر
ملوک ایران چنانچه از آن مملکت از بیم تاخت و تاراج
این گروه خرج نکاهیهانی و صرف نکاه داشتن این
رخنه گاه میست چنانچه از مبادی روزگار کیان خسروان
تا آغاز عهد ملک داد که نو شیران آن سیمت هرگز از
موازی صد هزار مرد کارزار تمام سلاح سینه
کم بود کاست خایه میس بود و غایت اہتمام
ملوک ایران در غیب بابت پیشانی بود که

و چون سازند انتی باعث و فور مصارف هر است
و در آن سرزمین که صعبترین ثغور و مخوفترین پناه
مشهور کشور ایرانت کثرت احتیاج است به بسیاری
پاسبانان چنان حال اخل هجوم طوائف نامعدود
بهرت و اصناف بی حساب تقلبات و غیبر اینهاست از
مردم و روس و نو قاضی و تانمار و چرخس و مردم سقین و
چهار و دلبه و مانپار و اهل دشت قفقاز و بلاد چاچی و ترخان
و منگاکار و قوم قبطان و کرده لژیان که کوهساران ایشان
به عثمان لژی معروفست این طائفه و غنیب اینها چون طوائف
پانچ از حد حصو و عد بیرون اند اند اسار مخازن ذخائر
ملوک ایران چنانچه از آن مملکت از بیم تاخت و تاراج
این گروه خرج نکاهیهانی و صرف نکاه داشتن این
رخنه گاه میست چنانچه از مبادی روزگار کیان خسروان
تا آغاز عهد ملک داد که نو شیران آن سیمت هرگز از
موازی صد هزار مرد کارزار تمام سلاح سینه
کم بود کاست خایه میس بود و غایت اہتمام
ملوک ایران در غیب بابت پیشانی بود که

و بای موحد و
مصدق و اخی
و بای موحد و
مصدق و اخی

بین السدین بجهت نزد دکاروان سجار و اند و شد مردم آن دیار
 بمقدار در بندگی کلان فاصله گذاشته دروازه درخور آن از پیش
 بران نصب نمودند چنانچه هرگاه قافله از دشت ترکان بملاوتان
 و سایر اقطار شمال بایران آید یا از ایران بدان سمت توجہ نماید و از
 بکشایند و بعد از مرور و توافقی بابت تفصل نمایند چنانچه اکنون نیز این
 طریق مسکوت و از انوقت نیز بجای صد هزار سپاهی سجار کار
 از میان منجر شده که موازی یکدیگر تن از احاد لشکر ایران بنحاکه جانی
 اکثر حد و محافظت بند و سد اشتغال میدارند و این سدر را
 پارسیان در بند خرز و در بند آهمنین ترکان میور و قابو و غیر
 باب الابواب و باب الالان کونید مرفوع همچو استاد در باب
 هزار و عملد ار که درین شیوه استادت فرموده اند که همه بابت
 او در هم مختل شده و تمام مهام عملش ضایع و مهمل گردیده
 توقیع بمارسیده که سر تا سر و زکارا بر تن بیجای میگذرد
 و همه سدا نقض دست می بخیزد مایور سر سری سپری میگرد
 مرفوع بر زبان حقیقت بیان از چهره رفته که بهره فلان ششم
 از مال جاه خود بعبیه بهره اشجار و نباتات از برق خلک یعنی
 برق ابرین باران توقیع مستحقین از مال و جاه خود منع نمینماید

این توفیق بوجه وجهی است که چون کتاب همی آنجا است
 بروفتی خواهی حق نبوده بلکه آنرا از داخل سه ام محض
 حاصل نموده بر آن بر طبق منظومه مشهوره مصرعه
 بیا و آمده هم بسادی و در به بعینه از همان راه که آمده بود
 بهمان طریق باز گرد و در فوج و در انتخابان درگاه درخواه
 بیان موجب صد و ر امر و الابد و نمودن فلان از حضور
 درگاه دارند توفیق حبش است که از راه تخریب و فریب
 سبیل نموده انتی یعنی چون گاه است شاره از پیروی راه است
 روان درست بهنجای یعنی نمونان ستار و از من صراط مستقیم
 و رای صائب و رتبه صادق کناره گرفته و در ماده عدم
 دلالت خیره دارین و ارباب استخاره بر این جاده
 جبر بر طبقه قاطعان طریق رفته ازین رو راه قرب اینگونه مردم
 نابکار در انجمن حضور ملوک از طریق خرد و خرد مندی بغایت
 دور است بلکه تادیب تنبیه این ششی بی ادب به جهت ضرورت
 هر فوج موجب کدام جنایت فرموده اند که فلان ظالم را از
 مقتصدیان دیوان نظام در همی متخلف شهر و دیار شهر نموده
 بقیع ترین وجهی شکر و حضور معارف بر زرش و تقبیح نماید

این توفیق بوجه وجهی است که چون کتاب همی آنجا است
 بروفتی خواهی حق نبوده بلکه آنرا از داخل سه ام محض
 حاصل نموده بر آن بر طبق منظومه مشهوره مصرعه
 بیا و آمده هم بسادی و در به بعینه از همان راه که آمده بود
 بهمان طریق باز گرد و در فوج و در انتخابان درگاه درخواه
 بیان موجب صد و ر امر و الابد و نمودن فلان از حضور
 درگاه دارند توفیق حبش است که از راه تخریب و فریب
 سبیل نموده انتی یعنی چون گاه است شاره از پیروی راه است
 روان درست بهنجای یعنی نمونان ستار و از من صراط مستقیم
 و رای صائب و رتبه صادق کناره گرفته و در ماده عدم
 دلالت خیره دارین و ارباب استخاره بر این جاده
 جبر بر طبقه قاطعان طریق رفته ازین رو راه قرب اینگونه مردم
 نابکار در انجمن حضور ملوک از طریق خرد و خرد مندی بغایت
 دور است بلکه تادیب تنبیه این ششی بی ادب به جهت ضرورت
 هر فوج موجب کدام جنایت فرموده اند که فلان ظالم را از
 مقتصدیان دیوان نظام در همی متخلف شهر و دیار شهر نموده
 بقیع ترین وجهی شکر و حضور معارف بر زرش و تقبیح نماید

ممنون و با لطف
 مکنانی کشف

باران و وزش سیاه و زان را کر می حدت و تنیدی شدت بود
 ملک منزل من نیست ول نبند ول فرموده اند و من بطریق قضای
 و حال مقام که یکی سیکه التیام دشتند آنچه دشته بطریق عرض
 نهاده ام و حق مقام بجای آورده و تو گنج اگر چه آن از آورده و در
 منزل و کوتاهی مدت شش طریقت یافت با بجای آورده و رسم زول
 و اقامت مادر کرده و اتقی بطریق و خواهی خود حق مقام او نموده
 و لیکن بانی زاد و رسعت با و امن جان با اوصاف طوطی آن
 ضیافت نموده ایم و تفضل و احسان که شیوه ستوده خسران
 آل با شاست باید که شست بنا بر تحصیل و حصول و تحمل حصول آن بر
 منظار ادرار و توانا نهاده انگاه تمهید و تاتیا را اس شکر و سپار
 پردار و در عام رضامندی خرسندی شاد و ابواب شکایت
 و ترک رعایت حق عنایت مسدود ساز و هر نوع جرداد
 زرسی پدر برادر رضاعی قباد و معروض میدارد که مرگوم
 از دیوان عطا و دفعه نخست هفصد و در هم قرار افتاد و با ضافه
 چندین گشت تا جامه روز کارش بر چهار هزار در هم قرار گرفت و در
 سال هومی جلوس فرخنده شهریار که با بقای کستی بار باشد
 بسبب رعایت جانب مندر بان خسران با ضی یک دفعه با ضافت

در این مقام که یکی سیکه التیام دشتند آنچه دشته بطریق عرض
 نهاده ام و حق مقام بجای آورده و تو گنج اگر چه آن از آورده و در
 منزل و کوتاهی مدت شش طریقت یافت با بجای آورده و رسم زول
 و اقامت مادر کرده و اتقی بطریق و خواهی خود حق مقام او نموده
 و لیکن بانی زاد و رسعت با و امن جان با اوصاف طوطی آن
 ضیافت نموده ایم و تفضل و احسان که شیوه ستوده خسران
 آل با شاست باید که شست بنا بر تحصیل و حصول و تحمل حصول آن بر
 منظار ادرار و توانا نهاده انگاه تمهید و تاتیا را اس شکر و سپار
 پردار و در عام رضامندی خرسندی شاد و ابواب شکایت
 و ترک رعایت حق عنایت مسدود ساز و هر نوع جرداد
 زرسی پدر برادر رضاعی قباد و معروض میدارد که مرگوم
 از دیوان عطا و دفعه نخست هفصد و در هم قرار افتاد و با ضافه
 چندین گشت تا جامه روز کارش بر چهار هزار در هم قرار گرفت و در
 سال هومی جلوس فرخنده شهریار که با بقای کستی بار باشد
 بسبب رعایت جانب مندر بان خسران با ضی یک دفعه با ضافت

باز آن اشق الفان
 اصفهان
 با کمال

دوی دوازده هزار درهم مقرر شده و متولی دیوان عطایا و نیر مرآت
مقصود می تقلیل آگشته در سال ششم و در آن شصتی ملک بقرار و نیر مرآت
باز آمده اگر آن کفایت پیشه ازین اندیشه باز نیاید در آنک بدقی رفته رفته
همگی کم و کاست خواهد رفت در بحال صلاح حال و مال اعی
دولت مستعدی نیست که هم آنچه نخست فراد و تفضل قباد
بود برقرار بماند تا خاطر کترین پرستاران که باز بکنند اندیشه پیش
و کم در هم است از فقره فراهم آید تو قبیح در خواه جز داد و دین
باب فرین صوابست چه تمامی محبت بالفعل و ادای ماده زحمان
بالقوه منوط مرثیوط باز دیا قناعت و برین قیاس نقصان
دوستی که از این می آید از می آید که فضل و کرمت باین امر و الا نقصان
پیوسته که از حاصل آید از این خاصه کار آنچه بصیغه تقلیل و کثیر از تو
باز داشتند آرای کسر و قصرد و رسانند و بر جان استمراری
اد دوازده هزار درهم بفرایند و او را راجب باید واری
نیکوکاری و استقبال خوشحال و خبر سنده داشته و وجه خوشنود
و رضامند سازند هر فوج چون نوع عالی السن بر اصناف
منعده و اشتغال ارد و انصاف بر صنفی باخاف مقتضای
طبعی ظاهر است و عدم مخالفت تقاضای طبایع مردم بر لوک زحمان

دوای بعد از آن متولی
بسیار بعد از آن متولی
دیوان عطایا و نیر مرآت
کفایت پیشه ازین اندیشه
باز آمده اگر آن کفایت
پیشه ازین اندیشه باز
نیاید در آنک بدقی رفته
رفته همگی کم و کاست
خواهد رفت در بحال صلاح
حال و مال اعی دولت
مستعدی نیست که هم
آنچه نخست فراد و تفضل
قباد بود برقرار
بماند تا خاطر کترین
پرستاران که باز
بکنند اندیشه پیش
و کم در هم است
از فقره فراهم آید
تو قبیح در خواه
جز داد و دین
باب فرین صوابست
چه تمامی محبت
بالفعل و ادای ماده
زحمان بالقوه
منوط مرثیوط باز
دیا قناعت و برین
قیاس نقصان
دوستی که از این
می آید از می آید
که فضل و کرمت
باین امر و الا
نقصان پیوسته
که از حاصل آید
از این خاصه کار
آنچه بصیغه
تقلیل و کثیر
از تو باز داشتند
آرای کسر و قصرد
و رسانند و بر
جان استمراری
اد دوازده هزار
درهم بفرایند
و او را راجب
باید واری
نیکوکاری و
استقبال خوشحال
و خبر سنده
داشته و وجه
خوشنود و رضامند
سازند هر فوج
چون نوع عالی
السن بر اصناف
منعده و اشتغال
ارد و انصاف
بر صنفی باخاف
مقتضای طبعی
ظاهر است و عدم
مخالفت تقاضای
طبایع مردم
بر لوک زحمان

و تمام مکر حازم لازم و موافقت بعضی از آنان چه جای همگان بود
 مخالفت متتبعات نهاد و دشوار نایل محال است مثلاً صفی قمر
 است که مستل ایشان جز الزام شیوه دین و دانش رستمد
 نباشد از شهر بار خیر بجا است دائمی ارباب ندین و تالک خرسند
 و اصحاب درایت و کفایت از خسر و سوا می شرف غرم ملوک
 و خیر اصلاح شغال ملی و ملکی و توفیر اموال بیوت و خزان و
 اتمت مالکانه بکثیر عمارات بلاد و زراعت ضیاعات عفار
 منوقع باشند و ارباب تحفل امور دارالعدالت از ملک و کربین نظر
 کارهای تظلمات و غوررسی معاملات و خوانان اعانت اغا
 طان با اصلاح سنا و وزیر و کساده یکی عباد و بلاد خواهند کرد
 زبنت نیرو و خرقه ملک برود و قضیه و لوع تنزه و تفریح توقع
 نمایند و جمعی تن آسایان جزا فراتر موجبات راجت آسایش
 و بیجا اسباب ریش و آرایش در معاشرت اهل عفا و
 طب و مخالطت اصحاب رود و سر و دار خسر و پسند
 و خداوندان و غا و حرب و اصحاب طعن و ضرب از پادشاه
 همین استعمال سیف و شمشیر و امینش مرد و کمان
 و خلط با مردان مرد در بزم میسدان نبرد خواهند

در تمام مکر حازم لازم و موافقت بعضی از آنان چه جای همگان بود
 مخالفت متتبعات نهاد و دشوار نایل محال است مثلاً صفی قمر
 است که مستل ایشان جز الزام شیوه دین و دانش رستمد
 نباشد از شهر بار خیر بجا است دائمی ارباب ندین و تالک خرسند
 و اصحاب درایت و کفایت از خسر و سوا می شرف غرم ملوک
 و خیر اصلاح شغال ملی و ملکی و توفیر اموال بیوت و خزان و
 اتمت مالکانه بکثیر عمارات بلاد و زراعت ضیاعات عفار
 منوقع باشند و ارباب تحفل امور دارالعدالت از ملک و کربین نظر
 کارهای تظلمات و غوررسی معاملات و خوانان اعانت اغا
 طان با اصلاح سنا و وزیر و کساده یکی عباد و بلاد خواهند کرد
 زبنت نیرو و خرقه ملک برود و قضیه و لوع تنزه و تفریح توقع
 نمایند و جمعی تن آسایان جزا فراتر موجبات راجت آسایش
 و بیجا اسباب ریش و آرایش در معاشرت اهل عفا و
 طب و مخالطت اصحاب رود و سر و دار خسر و پسند
 و خداوندان و غا و حرب و اصحاب طعن و ضرب از پادشاه
 همین استعمال سیف و شمشیر و امینش مرد و کمان
 و خلط با مردان مرد در بزم میسدان نبرد خواهند

بنابر مخالف آموزند کوره و تضاد موادند بوزنه بصورت موقوفه
در هیچ صورت رو نماید توقیع چون فاقه ملوک در سلوک ملوک
وفاق به مقتضای لغزش تضاده اهل آفاق متعدد در اوقاف
متخلفه چه جای یکسان متعذر است لامحالاً چنانکه قدر قدرت
امکان طوق طاق است انسان باشد از موقوفه مراد هر صنف
بمقتضای صلاح وقت حال عالمیان است باز ندارد هر صنف
از پیراهن بریان صدق بیان فقه که فوط کماله فلان سبک
درین اوان بر لایقیت کران می آید و حال آنکه پیشتر ازین
در درگاه از همه پیشتر داشت توقیع بموجب آنکه از افراط سخنان
بفرمود که همانا نور صدق و صفا از آنها مسلم است شده استماع
و قبول و اهل انجمن حضور را در تعب توقع استماع و قبول
اندر چه مرفوع بجهت خفاق در حق فلان یک خبر فرموده اند که
یک از زمان ممتاز اقران لایقین عهد و قرن خود است توقیع
این سعادت سه شنبه بود از او چنانکه پاکیزه گوهر اقداده
که همانا تغلیب او از ابایی روزگار زاده از دلایل تنوکی
خصایلش است که باه بود آنکه در درگاه نقش یکی مراد ایشان
درست ششسته به یک زار از ایشان قبول بپوشه قطعاً زبان

زبان بشکوه ما آشنا نموده بلکه لب بکلمه گشوده مرفوع عجب
 و این سخن گشوده اند که نظنه مادر یاره فلان نقیض پیشه باینش خوش
 بداندیشی بخلوص نیت خیرخواهی و لیارد ولت باند شاهی قریب برین
 یقین پیوسته تو قبیح بدین وجه که شدت رغبت باطنی او به تمام
 کمال از غفلت عال و ظاهر و پدیدست خواهش و قوع
 رخت و وصول نیت با و یا از شما نکل کردار و گفتار حسن نمایان
 و هویدا هر قوع موجب منع و زجر فلان مقرب از افر و خشن باره
 ششم و غضب شهر یار بختار ملام طبع و موافق فراج نظام اظهار
 عدم رضا نسبت بفلان مختم صیت توفیق تا در مقام نسبت از
 یار و یاور جدا نماند اتمی و تقریر این توفیق آنکه چون یکسان شود
 استوه را مرضی دانند هر آینه از هر راه که رود و در ده بوسیده
 خوش آمدگونی در مقام رضا جونی ماشون او بامید حصول مقصد
 مقتضای وقت و حال مردمان را بموجب نفس لامبری از
 خود زرخانده نرفته رفته بر طبق این سلوک تا به بخاطر قوت و سستی
 در یار و یاران با نماند از آید بل ابواب دشمنی و پستان در
 بیگانه گشتن بیا ن بختاد کی که آید و چون لوازم و اثر ثونی روزگار کا
 خود کرده نوبت او بار بدیشان رسانند سایه توجیه خیر و ان از سر نشان

در این سخن گشوده اند که نظنه مادر یاره فلان نقیض پیشه باینش خوش
 بداندیشی بخلوص نیت خیرخواهی و لیارد ولت باند شاهی قریب برین
 یقین پیوسته تو قبیح بدین وجه که شدت رغبت باطنی او به تمام
 کمال از غفلت عال و ظاهر و پدیدست خواهش و قوع
 رخت و وصول نیت با و یا از شما نکل کردار و گفتار حسن نمایان
 و هویدا هر قوع موجب منع و زجر فلان مقرب از افر و خشن باره
 ششم و غضب شهر یار بختار ملام طبع و موافق فراج نظام اظهار
 عدم رضا نسبت بفلان مختم صیت توفیق تا در مقام نسبت از
 یار و یاور جدا نماند اتمی و تقریر این توفیق آنکه چون یکسان شود
 استوه را مرضی دانند هر آینه از هر راه که رود و در ده بوسیده
 خوش آمدگونی در مقام رضا جونی ماشون او بامید حصول مقصد
 مقتضای وقت و حال مردمان را بموجب نفس لامبری از
 خود زرخانده نرفته رفته بر طبق این سلوک تا به بخاطر قوت و سستی
 در یار و یاران با نماند از آید بل ابواب دشمنی و پستان در
 بیگانه گشتن بیا ن بختاد کی که آید و چون لوازم و اثر ثونی روزگار کا
 خود کرده نوبت او بار بدیشان رسانند سایه توجیه خیر و ان از سر نشان

غلطی و سبب فتنه را با سبب مطاع آن نان در خاطر راه خطور نیاید
مهر فوج موجب نمی عایا از بد افق خراج در وقت خوب خراج
آن صفت انهمی تقریر آنکه یعنی از راه جدید مقصد یا از وجه نظر
بصلحت رعیت فرموده اند که بسبب کز ازندگان اموال رعیت
از ارتفاعات سایر جهات است که چون وقت اخراج خراج
در آید فی الحال دای تمامی آید بین را که در حقیقت فرض عین
واجب فوراً اقتصار داشته بطریق تعویق دفع الوقت در آن
رواند از بد تو فقیع باعث منع ازین امر منع است که اگر مطاع
ادای آن در یک دفعه مواخذ شوند در سختی حال ایشان نمود
بجای درختان باشند در برگ بریزان بوسه خراجی انتهى و تقریر
این توفیق است که صلاح حال و مال بکنان را اصلاح نماید
آن مال انحصار دارد و در صورتیکه مجموع آن مال اسی آن بعلت
بد افق خیر اقتاده باشد بیک دفعه تحمل نمایند لامحال
همگی در یک حالت سلوب بالاموال و منکوب بالاحوال کردند
و کثرت فقر و قلت غنا علت آنج و عیال با باعث هلاک فوار
ایشان نمود از کلمات مؤخره بلغه احمد بن حسن میمند می زیر
الاسکنین است که در جواب عرض داشت عایا در میان تو فقیع نمود

اینکه در این کتاب
چهار فصل است
فصل اول در بیان
اصول و مقدمات
فصل دوم در بیان
اصول و مقدمات
فصل سوم در بیان
اصول و مقدمات
فصل چهارم در بیان
اصول و مقدمات

بمقامه
کاملاً و دوم فارس
نویسندگان
نویسندگان
نویسندگان

تو فوج بکسب اتصال فضال می خواهی که پیوسته سرشته
جهت ایشان برای یکدیگر بایسته باشد و تقریر این فوج آنکه چون بکسب
جوابی نعمت ما را در مجاری انعام فضال بزیل بنداد و وصال
چنانچه هست میخوانند تا پیوسته سلسله جد و اجتهاد ایشان را در کار
تینگو جوابی ولت یکدیگر ناکسته میخوانیم هر فوج بچه موجب شوخا
ماضی که در میان بعضی عهد قبایل از پادشاه افتاده بود از آنوقت باز
او را بر تبه خود بازگشتی و نداده تو فوج بکسب اتصال در باب
حق خاصه بنگام و ثوق بدو فقت روزگار را نمی و توجیه این تو فوج
برین وجهت که حقیقت آن بآنجایه اطوار از میزان متجان اختیار
بدین پایه می یافت که هرگاه از راه مفرقه بخت شد بعد و اختراط
معا بعد بوقت روزگار امیدوار میکرد و در کار این چنانچه حق کار
سایه روا میدارد و نهایت ملایم در باب حقوق از
رومید هر فوج آنچه که در معرض بیان آن که وقت حال هر
و رجال فرموده اند چهار خصلت که اختیار مردان کار و اعتبار
شایسته کان کارزار بران سبب است از حقیقت آن سوال میر تو فوج
نخستین قوت غالب است یعنی حالت قایم با طشه از اسیرت قوت
غضبه برانگیزد و شجاعت از آن شیر و دوین قلب جامع یعنی لی که

ملک و دولت را اصولی دیگر و اقبال استقلالی تازه و نماید کننده
 هر یک را مردم بحیثیت اندیشه گراییده پیداست که شغل ملوک بخصال
 مکرر میوه و خلل عظیمه موجب جمال و جلال ملک ملت میشود و با
 رجا و اولیا و خوف اعدا و دین و دولت میسر در هر نوع
 باعث امر و الا مبتدیان و اهل یعقوبی که از احدی نهایی
 نبوده امید و شگاری از آن نباشته باشد حیثیت تو فنیع
 چون آن تهی مغرور و ظالم استجانی و سبکدستی مقام استحقاق عظمی
 قدر و مقدار ایند و لتخار عظمی شده عداوت اولیا و دولت
 سپهر دولت را سهل و آسان می سازد و دویست استیصال
 اهل طاعت را با وجود عدم استطاعت و کجای دلایم بحکم این
 بهیچ گوتی اندیشه استحقاق این استیصال نماند و در هر نوع
 از چهره و فرموده اند که عیسوی و بدگویی مردم خانه در باره
 خداوندان در حقیقت گناه او سنگ نه جرم آنها و شیخ
 بدین وجه که جنایت جوارح سر نیزند جز از نفس انتهی یعنی هر آنچه از سر است
 جوارح و اعضا و سایر آلات و توای بدنی که در حقیقت بجای اهل
 کمال اند از نیک و بد و میوه و همانا بعینه یکی از نفس که در پایه و
 مرتبه مغز است که خدای آن مغز است سر نیزند هر نوع در باب

و بهر ما توجیه این میل بیوج باید نمود که کسی از فنون دانش فلسفه
و این است ازین جهت که توجیه دست که جویندگان آن از روی یقین بدان
رسیده اند و تعلیم آنکه بوجهی از خضای غالی نیست بهر حال از دست میان
امکان است حال و خردمند طلب یقین را احتمال تحصیل منطوق بل
مشکو که ترک می نماید و این بدین برهان یقین که هیچ چیز در محض
و جلالت عتبار دارد و این بدین وجهی که سرمدی بدولت اخرو
زند و این ملک اجل و عظم محض اجتناب بشروع و کتاب
خیرات آسان بدست نمی آید و در خبر و آن حقیقت شناسان نموده
آن بی نهایت اقل و قلیل است و در آن آن عظمت عظیم و کمال مرفوع
جویندگان که بخواستن شایا از راه استیصال استیصال بنمایند که بچه و
فرموده اند که بسیل سائر رعایا و برآید سلوک طریق به این روشی و
خیرخواهی ملوک است که از هر راه که رود به سر رشته حساب و
مسرت ایشان از این جمیع الوجوه دریابند و روی توجیه از جهات
وصول و وجبات خوشنودی مرضیات شان بهیچ وجه برتابند
توفیق یست آنکه از دریافت بهره شور و سرور و سرور و آن که در
کمال مراتب انصاف کمال می باشد بی نصیب بوده در ادراک متمنی

این سخن ازین جهت است که توجیه دست که جویندگان آن از روی یقین بدان
رسیده اند و تعلیم آنکه بوجهی از خضای غالی نیست بهر حال از دست میان
امکان است حال و خردمند طلب یقین را احتمال تحصیل منطوق بل
مشکو که ترک می نماید و این بدین برهان یقین که هیچ چیز در محض
و جلالت عتبار دارد و این بدین وجهی که سرمدی بدولت اخرو
زند و این ملک اجل و عظم محض اجتناب بشروع و کتاب
خیرات آسان بدست نمی آید و در خبر و آن حقیقت شناسان نموده
آن بی نهایت اقل و قلیل است و در آن آن عظمت عظیم و کمال مرفوع
جویندگان که بخواستن شایا از راه استیصال استیصال بنمایند که بچه و
فرموده اند که بسیل سائر رعایا و برآید سلوک طریق به این روشی و
خیرخواهی ملوک است که از هر راه که رود به سر رشته حساب و
مسرت ایشان از این جمیع الوجوه دریابند و روی توجیه از جهات
وصول و وجبات خوشنودی مرضیات شان بهیچ وجه برتابند
توفیق یست آنکه از دریافت بهره شور و سرور و سرور و آن که در
کمال مراتب انصاف کمال می باشد بی نصیب بوده در ادراک متمنی

و بهر ما توجیه این میل بیوج باید نمود که کسی از فنون دانش فلسفه
و این است ازین جهت که توجیه دست که جویندگان آن از روی یقین بدان
رسیده اند و تعلیم آنکه بوجهی از خضای غالی نیست بهر حال از دست میان
امکان است حال و خردمند طلب یقین را احتمال تحصیل منطوق بل
مشکو که ترک می نماید و این بدین برهان یقین که هیچ چیز در محض
و جلالت عتبار دارد و این بدین وجهی که سرمدی بدولت اخرو
زند و این ملک اجل و عظم محض اجتناب بشروع و کتاب
خیرات آسان بدست نمی آید و در خبر و آن حقیقت شناسان نموده
آن بی نهایت اقل و قلیل است و در آن آن عظمت عظیم و کمال مرفوع
جویندگان که بخواستن شایا از راه استیصال استیصال بنمایند که بچه و
فرموده اند که بسیل سائر رعایا و برآید سلوک طریق به این روشی و
خیرخواهی ملوک است که از هر راه که رود به سر رشته حساب و
مسرت ایشان از این جمیع الوجوه دریابند و روی توجیه از جهات
وصول و وجبات خوشنودی مرضیات شان بهیچ وجه برتابند
توفیق یست آنکه از دریافت بهره شور و سرور و سرور و آن که در
کمال مراتب انصاف کمال می باشد بی نصیب بوده در ادراک متمنی

که او تفصیلش در دست خود
عبارت است

مرفوع از چروام والا بصدور پیوسته که هر آنکه در سخن ضمیر
سعادت باز نیاید باید که خوشتر از حبس نقد و ربلماسر فایز

وزیر که انما به یاراید و خود را در نظر نامها می بیند
 زنی نیکو و حسن جلوه نمایان نماید تو شیخ بدین وجه که مبادا
^{بپوشد} ^{نمودن} ^{خوب}

همنان بوضع پانصد هزاره دیده در آمده است
حدقه جای که برانچه در آن تخم بعیت مناعلس

که سودمندترین امریکه عیلت نفاذ امور اعمال شغال باشد تنقیذ
آبادست و عدد وقت و حال آنکه در نظره خطا تاخیر و خلاصه

توقيع بیل خور با دایا لاس در نیایش که از تجویز شریف
 و لهها حضرت تبار با دایا لاس در نیایش که از تجویز شریف

افق به پیشرفت کار و بار رسانیده و بر جمله قطع نظر از طریق آن آفات

محض شکر کارما از اوقات آن از دست و دست افتادن بر ما
راست روی خط است بدست نوی شاهان را آنها صفت و صفت
صفت و صفت ۱۲

بچه سبب فرموده اند که فلان مرد هندی نیکب خاطر ما را به خطه
درول ملجای قبول دارد و قوت قبیح از آنرو که در عالم رویا صادق

وہاں سے آکر اپنے گھر پہنچا تو اس نے اپنے گھر کے دروازے پر دستکوب لگا دیا۔

مخانی نام و خیمت در دستان
کونیند و از آن

شاهزاده

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

و این کتاب در کتابخانه
موزه و کتابخانه
مجلس شورای اسلامی
تهران موجود است

این دفعه و دوم فوئیس
کودن ۱۲ م غلام صریح
کودن ۱۲ م غلام صریح

سوال
میکنند که کدام یک از اینها
نیوداناز که سودمندتر از دیگران
در جراحی شش است؟
در عین حال که
میکند که کدام یک از اینها
نیوداناز که سودمندتر از دیگران
در جراحی شش است؟
در عین حال که

کامیابی کے لئے

نقد و بررسی

الاجتماعی و علمی

[illegible]

خاتمه الطبع

صد شکر که درین زمان سعادت است دران و آوان سخن
 و نیست تو امان نسخه متبرکه و دقیقه مملو از فوائد غریبه و قیفات
 شری و نقل نقل از نسخه معتبره مطبوعه مطبوعه حسنی و نیز از
 مقتضای حدیث آنکه دیگر که نیز به صحت و پایه احتساب محلی
 و معتبر بود و در هیچ جناب افادت آب فضیلت کتاب
 مادی منزل شریعت مالک مسلک طریقت جناب
 مولوی محمد یعقوب صاحب دامت برکاتهم در مطبوعه
 خدائی با به تمام کمال این خلایق امیدوار رحمت
 ایزد مبینان علی بخش آن بسوم بابش طبع
 و زیور آشتیام پوشیده میدارضا فی کمال
 والا نظر بلند بستان والا کبر اندازم که
 اگر سهوی و خطائی از تقاضای شریعت
 رفته باشد نظر عفو بیوشند و
 زبان حبیبگیری طبع
 در از گشتند

